

اگر در وقت این صد راجت بر ساری از یاد اینی آن یک
 بر شش این مباحث که بیگان از ۹ احت بد آید
 و آزار بماند **شبه** به خوش گفت یکیش با خیل باش
 بود شمن و اشیدی این مباحث
 مشوا این چو دشمنی کردی جو دست دی بنسک آوه
 سبک بر باره حصا زن که بود کز خصا پسنگ آید
 جدا ملک مقود کشی بسا خدی بر پید و بالالی ستون رفت
 در کشتی زمام در کسلا نید و کشتی بر اندی بیچاره متیح
 بماند روزی دو طنت و بلا کشید و سخی دید روز سیم خوا
 که مباحث که گفت و باب انداخت بوش با نروزی دگر بر کار
 انکار از حیثش ر معنی نماند بود هر که در حقان خوردن
 گرفت و بیچیکان بر آورده نماندی قوت یافت
 سردریان نهاد و نمی رفت نماند شد وی طاق

در وقت این صد راجت بر ساری از یاد اینی آن یک
 بر شش این مباحث که بیگان از ۹ احت بد آید
 و آزار بماند شبه به خوش گفت یکیش با خیل باش
 بود شمن و اشیدی این مباحث
 مشوا این چو دشمنی کردی جو دست دی بنسک آوه
 سبک بر باره حصا زن که بود کز خصا پسنگ آید
 جدا ملک مقود کشی بسا خدی بر پید و بالالی ستون رفت
 در کشتی زمام در کسلا نید و کشتی بر اندی بیچاره متیح
 بماند روزی دو طنت و بلا کشید و سخی دید روز سیم خوا
 که مباحث که گفت و باب انداخت بوش با نروزی دگر بر کار
 انکار از حیثش ر معنی نماند بود هر که در حقان خوردن
 گرفت و بیچیکان بر آورده نماندی قوت یافت
 سردریان نهاد و نمی رفت نماند شد وی طاق

بر سره بی کبر

بر سر جای رسید و قوی بر و که آمده و شربی آب
 به پیشتری همی اشامیدند جو از این پیشری نبود طلب که بیچارگی
 نمود رحمت نیا و زدند دست تقدی در از که دیدند
 بفر و رت تنی چند را ز و کوفت غلبه شد مردم که آمدند
 و او را بی نیازی زدند و بفر و جوش
 پیشه چو بر شد بر نذیر را با همی تندی و صلابت که آید
 مؤثرتر از چو بود اتفاق شیر تر یا نرا بد را نند پوست
 نه از جمله حکم ضرورت در پی کار و آن اتفاق و برفت شبگاه
 بر رسید بقاعی که از در دامن بر خطر بود کار و اینانرا دید لرزه
 بر اندام افتاده و دل بر هلاک نهاده گفت نندیشه و آید
 که یکی محکم که بچاه مرد را جو آب گویم و دیگر جوانان یاری
 کنند این بگفت و معودم کار و اینرا بلاف اول قوی شد
 و پیشش شادمان گشتند و نرا و این دستگیری
 بگفت

در وقت این صد راجت بر ساری از یاد اینی آن یک
 بر شش این مباحث که بیگان از ۹ احت بد آید
 و آزار بماند شبه به خوش گفت یکیش با خیل باش
 بود شمن و اشیدی این مباحث
 مشوا این چو دشمنی کردی جو دست دی بنسک آوه
 سبک بر باره حصا زن که بود کز خصا پسنگ آید
 جدا ملک مقود کشی بسا خدی بر پید و بالالی ستون رفت
 در کشتی زمام در کسلا نید و کشتی بر اندی بیچاره متیح
 بماند روزی دو طنت و بلا کشید و سخی دید روز سیم خوا
 که مباحث که گفت و باب انداخت بوش با نروزی دگر بر کار
 انکار از حیثش ر معنی نماند بود هر که در حقان خوردن
 گرفت و بیچیکان بر آورده نماندی قوت یافت
 سردریان نهاد و نمی رفت نماند شد وی طاق